

ارائه: حجت‌الاسلام کشوری  
در مدرسه علمیه رکن‌الملک  
اصفهان

تاریخ برگزاری جلسه:  
۲۱ شهریور ۱۳۹۷



۵/۳/۱

اظهار نظر کارشناسی با موضوع:

## «فقه العلم؛ معادلات دستیابی به هدایت»

### محورها:

۱. مفهوم «هدایت» در لسان دین به چه معناست؟
۲. هر کدام از قیود مأخوذ در تعریف هدایت، به کدام آیه یا روایت استناد دارد؟
۳. آیا لفظ تصرف تنها شامل مباحثه نظری می‌شود یا اعم از آن است؟ چرا؟
۴. مراحل سه‌گانه هدایت چیست؟
۵. چرا نباید در سطح تصمیم‌گیری تصرف کرد؟
۶. نمونه‌هایی از نظام‌نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد چیست؟
۷. دلیل «أحسن القصص» خواندن قرآن کریم چیست؟
۸. اصلی‌ترین دلیل آسیب‌های جدی که به انسان‌ها به خاطر تصرفات وی در طبیعت خورده است، چیست؟
۹. بر اساس چه مقدماتی است که برای برنامه‌ریزی درباره انسان‌ها، تنها می‌توان به علم فقهی و نه پوزیتیویستی رجوع نمود؟ (ضرورت فقه‌العلم)
۱۰. حجیت به چه معناست؟

شورای راهبردی  
الگوی پیشرفت اسلامی  
مهرماه ۱۳۹۷



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## شناسنامه:

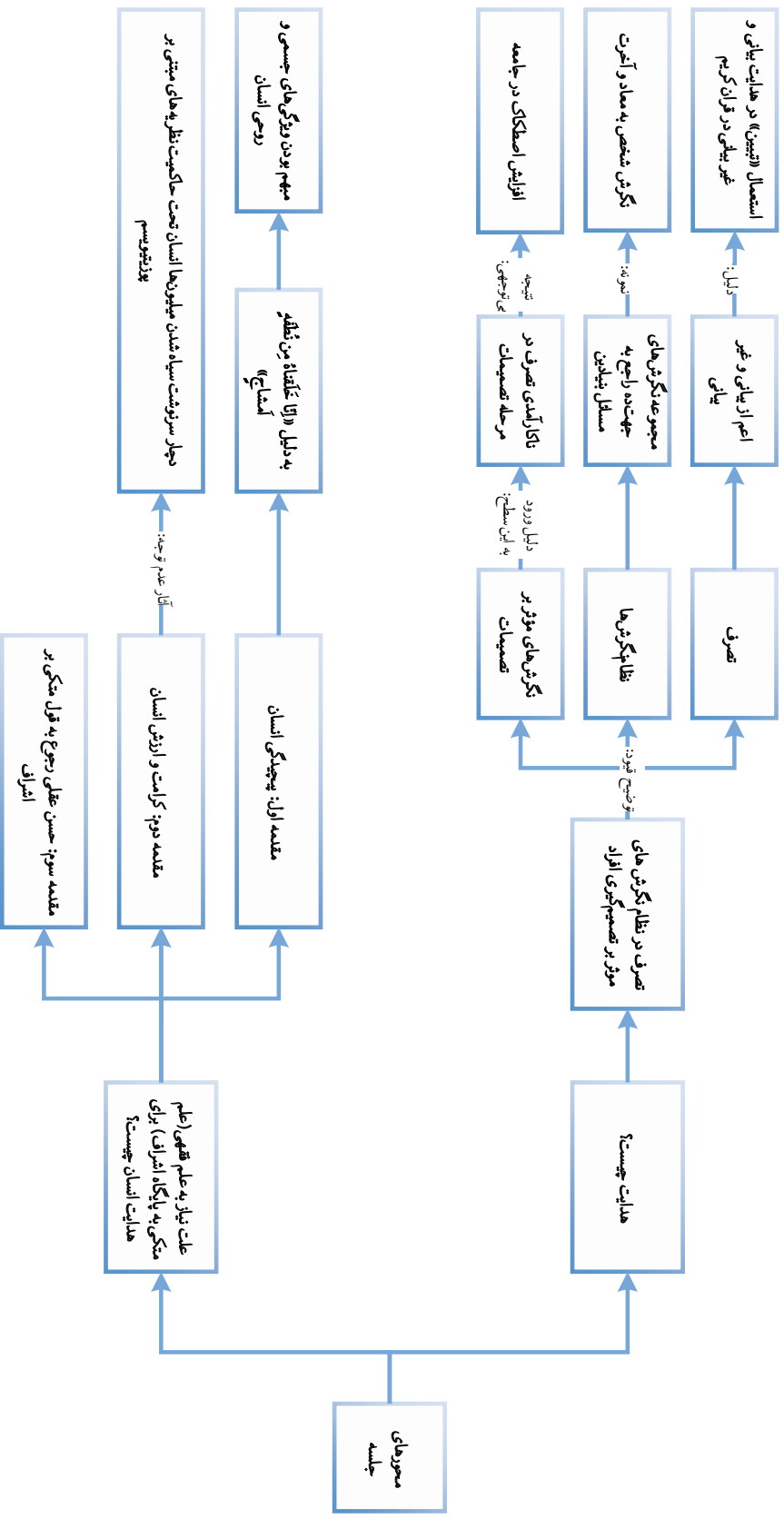
متن پیش‌رو (ویرایش اول) پنجمین مکتوب از نوع سوم محصولات مرتبط با اولین نقشه‌الگوی پیشرفت اسلامی (پیشخوان) است. محتوای این محصول، متن پیاده‌شده سخنان حجت‌الاسلام و المسلمین علی‌کشوری (دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی) در تاریخ ۲۱ شهریورماه ۱۳۹۷ در جمع طلاب مدرسه علمیه رکن‌الملک اصفهان با موضوع «فقه‌العلم؛ معادلات دستیابی به هدایت» است.

پیشنهاد می‌شود این جزوه در قطع وزیری به انتشار برسد.

## فهرست اجمالی

۱. هدایت؛ تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد..... ۱۰
۲. عدم اشراف ابناء بشر بر فطرت پیچیده انسان؛ علت نیاز به علم فقهی برای هدایت این موجود پیچیده ..... ۱۲
- پیوست‌ها..... ۲۳
- نظام سؤالات ..... ۲۷
- نظام اصطلاحات ..... ۲۸
- نظام ارجاعات ..... ۲۹

# فقه العلم (معادلات دستیابی به هدایت)





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ  
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَشَفِيعِنَا فِي يَوْمِ الْجَزَاءِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى  
 أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا تَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ أَرْوَاحُنَا لِأَمَالِهِ الْفِدَاءِ وَعَجَّلْ  
 اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ

### ۱. هدایت؛ تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد

...قرآن، به لسان عربی معمولی نیست. به لسان عربی مبین است. «وَ هَذَا لِسَانٌ  
 عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»<sup>۱</sup> آیا این قید مبین در معنای هدایت هم یک قید و معنای جدیدی را افاده  
 کرده است یا نه؟ راه پاسخ به این سؤال این است که مجموعه کلماتی را که در مورد  
 هدایت است، بررسی کرده و باید تتبع کنیم؛ راه دیگری نیست. باید دقت کنیم ببینیم  
 وقتی کلمه هدایت در کتاب شریف و در روایات به کار رفته، دقیقاً حاوی چه معنایی  
 است؟ این راه فهم این مسئله است. نتیجه مجموعه کار تتبعی که در کلمات نورانی  
 وحی انجام دادیم، به این نتیجه رسید که هدایت یعنی تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر  
 بر تصمیم‌گیری فرد؛ یعنی به تعریفی حاوی ترکیب سه اصطلاح رسیدیم. اولاً کلمه  
 تصرف را استفاده کردیم. یک بخش از تعریف ما عبارت از تصرف

۱. سوره مبارکه نحل، آیه ۱۰۳



است. هدایت نوعی تصرف کردن است. حالا این را بعداً با آیات و روایات توضیح می‌دهم که چه نوع تصرفی است. **تصرف نیز در نظام نگرش‌ها و در وعاء فکر است؛** در ظرف فکر تصرف می‌کنید که ظرف فکر هم جایش در قلب است.<sup>۲</sup> منظور از قلب، معنایی است که در روایات گفته شده است؛ نه به معنای این شیء و جسم پمپاژ کننده خون. بنابراین وقتی می‌گوییم تصرف در نظام نگرش‌ها؛ یعنی تصرف در بخشی از قلب. باید این تصرف اتفاق بیفتد. **اختیار فرد هم موضوعیت دارد. شما می‌توانید این سه بخش را در تعریف ما مشاهده کنید.** خب البته تعریف، یک تعریف اصطلاحی و تخصصی است. ظاهرش این است که هیچ روایت و آیه‌ای در این تعریف نیست ولی پشتیبان و مستظهر آن، مجموعه‌ای از آیات و روایات هستند. روش در حوزه‌های علمیه این است که بعد از اینکه آیات و روایات را مرور کردند و مباحثه کردند، یک تعریف تخصصی ارائه می‌دهند؛ مثلاً شما در حوزه‌های علمیه در تعریف وضو می‌خوانید که بعضی می‌گویند «الوضو غُسْلَتَانِ وَ مَسْحَتَانِ» است.<sup>۳</sup> خب این تعریف در روایت نیست. این جمع‌بندی فقها است که وضو دو غسل (شستن) و دو مسح است. [اگر] مجموعه روایاتی را که در مورد وضو است، توجه کنید منجر می‌شود به این تعریف برسید. خب البته معلوم است در این تعریف «قید نیت» نیامده است. تعریف، به نوعی ارکان وضو را معنا کرده است. آن‌هم ارکانی که اصطلاحاً فیزیکی هستند و قابل رؤیت هستند. بحث از نیت نکرده است یا بحثی از زمان وضو در این تعریف نیامده است. ممکن است بعدها شما تتبع کنید ببینید در آن تعریفی هم که ما از هدایت کردیم بعضی از بخش‌ها را ندیدیم. هیچ اشکالی ندارد. بعد این را تکمیل می‌کنیم. مهم این است که ما با رجوع به روایات و آیات این تعریف را به دست آوردیم؛ این تعریف را متعلق به خودمان و کار فکری خودمان و بریده از آیات و

۲. فی حدیث منسوب الی الصادق علیه السلام: كَثْرَةُ الشُّرْبِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَةِ السَّبْعِ وَ هُمَا يَتَوَلَّدَانِ النَّفْسَ عَنِ الطَّاعَةِ وَ يُفْسِدَانِ الْقَلْبَ عَنِ التَّفَكُّرِ وَ الْخُشُوعِ

آب زیاد خوردن نیز از پر خوری سر می‌گیرد، و هر دو موجب می‌شوند بر سنگین شدن انسان در مقابل قیام بر طاعات و عبادات، و بر قساوت و سخت شدن قلب از برای تفکر و خشوع پیدا کردن. [ترجمه از مصطفوی]

بحار الانوار ج ۷۳ ص ۱۸۹

۳. جواهر الکلام، جلد ۲ ص ۲۸۵



روایات نمی‌دانیم. خوب اگر اجازه بدهید من بخشی از آیات و روایاتی را که منجر به تولد این تعریف در ذهن ما شده است به محضر شما بازخوانی کنم.

من از عبارت اول شروع می‌کنم؛ عبارت تصرف. خوب تصرف در لسان آیات و روایات چیست؟ این تصرف که ما استفاده کردیم اصلاً برای چه استفاده کردیم؟ این کلمه را برای چه به کار بردیم؟ برای اینکه تلقی عمومی در حوزه‌های علمیه این است که اگر می‌خواهید فکر کسی را تغییر بدهید، باید بیان داشته باشید و تبیین کنید. این اصل اولی و تلقی اولی در حوزه‌های علمیه است؛ مثلاً وقتی به کسی می‌گویید که می‌خواهی کار فکری کنی یا نگرش‌های کسی را تغییر دهی، همه یک نگاه نظری در ذهنشان می‌آید چون این نگاه در دل آیات و روایات قابل دفاع نیست، ما برای اینکه با این نگاه ناقص مقابله کنیم، کلمه تصرف را به کار بردیم که یک «کلمه اعمی» است؛ هم بحث نظری و هم کارهای غیر نظری را شامل می‌شود. کلمه تصرف را در همه اینها می‌شود استعمال کرد؛ بنابراین حرف اولمان این است که تحریک فکر الزاماً از طریق بیان نیست. استدلالی را که برای این بحث به کار می‌بریم، استعمال واژه تبیین و تبیین در ادبیات وحی است. ادبیات وحی از کلمه تبیین و مشتقاتش زیاد استفاده کرده است. ولی الزاماً این کلمه به معنای بحث نظری نیست. در بعضی جاها بحث نظری است، در بعضی جاها نه، یعنی اصلاً بحث نظری مراد نبوده است ولی باز از کلمه تبیین استفاده شده است. پس از نوع استعمال کلمه تبیین و مشتقاتش در قرآن ما چنین استنباط کردیم که برای هدایت و تحریک فکر افراد نباید فقط کار نظری کرد. من چند تا از این آیات را اگر خدای متعال توفیق دهد، برای شما قرائت کنم. یکی از آن مجموعه آیاتی که می‌شود در آن دقت کرد و این معنا را استفاده کرد، آیاتی هستند که بلافاصله بعد از آیه الکرسی در سوره بقره نقل شده‌اند. من با مُکث قرائت می‌کنم. ببینید کاملاً از نظر ادبیات وحی واضح است که کلمه تبیین و تبیین، فقط معنای بحث نظری ندارد.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ\* أَوْ كَالَّذِي مَرَّ

عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ حَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ  
عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَيَّ  
طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَسْسَنْهُ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى  
الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
قَدِيرٌ<sup>٤</sup>

داستان حضرت عزیر رضی الله عنه را دارد نقل می‌کند که برای حضرت عزیر رضی الله عنه یک اتفاق افتاده است؛ حضرت عزیر رضی الله عنه «مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ» از یک روستایی عبور می‌کند که دیوارهای آن روستا فرو افتاده‌اند - این روستا، روستای مخروبه‌ای است. - بعد حضرت قال (گفت)، نه در دلش بلکه به زبان می‌گوید. «أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» خدا چگونه اینها را بعد از مردنشان زنده می‌کند؟ با صدای بلند این را مطرح می‌کند. این مرور قلب نبوده است. این به زبان حضرت عزیر رضی الله عنه می‌آید. بعد بلافاصله که تقاضا را می‌گوید و این سؤال را می‌کند، «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ» خدای متعال حضرت عزیر رضی الله عنه را صد سال می‌میراند و از دنیا می‌برد «ثُمَّ بَعَثَهُ» سپس بعد از صد سال ایشان را زنده می‌کند قَالَ كَمْ لَبِثْتَ از جناب عزیر رضی الله عنه سؤال می‌پرسد که شما توقف اینجا چند سال بوده است؟ «قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» من این تلبث را، این خواب را، این مرگ را یک روز یا نصف روز می‌دانم. بعد خدای متعال می‌فرماید: «بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ» تو صد سال است که از دنیا رفتی و خوابیدی. «فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ» نگاه به غذایت کن؛ «وَ شَرَابِكَ» نگاه به آب خود بکن، «لَمْ يَسْسَنْهُ» در صد سال تغییری نکردند. ما این را بدون تغییر نگاه داشتیم. «وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ» نگاه به حمارت کن. این را آیه برای مردم قرار دادیم، چرا که از بین رفته است. «وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا» همان موقع پوست و گوشت و استخوان حمارش شروع به تشکیل شدن می‌کند و الاغش زنده می‌شود و نشان می‌دهد که خدا چگونه مردگان را زنده می‌کند. بعد اینجا در نهایت می‌فرماید «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ» وقتی مسئله چگونگی زنده شدن مردگان برای حضرت عزیر رضی الله عنه تبیین پیدا کرد. ببینید کلمه تبیین استعمال شد. اینجا بحث نظری که اتفاق نیافتاده است. یک



معجزه اتفاق افتاده است. منتها قرآن شریف اثر این معجزه را تبیین می‌داند. خب فقط این آیه نیست. در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام هم آیاتی است؛ مثلاً آن جایی که برای عمومی خودش طلب دعا می‌کند بعد قرآن می‌فرماید: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ»<sup>۵</sup> دیگر این دعا را حضرت ابراهیم علیه السلام ادامه نداد. خب اینجا در مجموع وقتی کارها و اقدامات عمویش را دید، «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ» دید که نه آقا! [عمویش] همراهی ندارد. چون حضرت ابراهیم علیه السلام دعوت می‌کردند اینجا هم باز همه‌اش بحث نظری نیست؛ یعنی یک بخش آن، بحث نظری است و یک بخش آن هم اقداماتی بود که عمومی ایشان برای ترانزیت بت‌ها در کل حکومت نمرود داشت انجام می‌داد.<sup>۶</sup> برایش واضح شد. دیگر این گفت‌وگوها برایش اثر نکرد؛ یعنی جناب آزر یک اعمالی بر خلاف دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام انجام داد. باز اینجا بحث نظری نیست؛ یا در آیه دیگری می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ»<sup>۷</sup> این بایببات مطابق روایات و مباحثاتی که هست، بخشی از آن معجزات است. از بیبباتی که همراه پیامبران است، بخشی‌اش معجزات غیر نظری بوده است.<sup>۸</sup> پس در اینجا بیببات اعم است؛ مثلاً هم

۵. سوره مبارکه توبه، آیه ۱۱۴: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَاةٍ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ كَبَرَ أُمَّهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَكَوَّارٌ حَلِيمٌ».

و آموزش خواهی ابراهیم برای پدرش [شخصی که بنابر روایات اهل بیت علیهم السلام، پدرخوانده یا عمویش بود] جز به سبب وعده‌ای که به او داده بود، نبود [که اگر از بت‌پرستی خودداری کند برای او آموزش بخواهد] چون برای او روشن شد که وی دشمن خداست از او بیزار است؛ یقیناً ابراهیم بسیار مهربان و بردبار بود. [ترجمه انصاریان]

۶. تفسیر القمی آبی عن صفوان عن ابن مسكان قال قال أبو عبد الله: إن آزر أبنا إبراهيم كان منجماً لئلمزود بن كنعان... كان آزر صاحب أمر نمزود و وزيره و كان يتخذ الأصنام له و للباس و يدفعها إلى ولديه فتيبعونها و كان على دار الأصنام.

آزر، (پدر یا عموی) حضرت ابراهیم، منجم نمرود بن کنعان بود... آزر صاحب امر نمرود و وزیر او بود که برای او و مردم بت می‌تراشید و آن را به فرزندانش می‌داد تا بفروشدند و (وی مسئول) بت‌خانه بود. [ترجمه از فاطمه مشایخ با تصرف]

بحار الانوار ج ۱۲ صص ۲۹-۳۱

۷. سوره مبارکه حدید، آیه ۲۵: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَيُلْعَلُ مِنَ النَّاسِ بِهِ عَزِيزٌ وَرُسُلُهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] ازل کردیم تا مردم به عدالت بر خیزند، و آهن را که در آن برای مردم نیرو و قدرتی شدید و سودهایی است پدید آوردیم، تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبرانش را در غیاب پیامبران باری می‌دهند؛ یقیناً خدا نیرومند و توانای شکست‌ناپذیر است. [ترجمه انصاریان]

۸. سوره مبارکه اعراف آیه ۳۳: «وَإِلَى نُوحٍ أَخَاهُمُ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَبُوا نَافَةَ اللَّهِ لَكُمْ أَيَّةً قَدَرُوهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ»

قرآن را شامل می‌شود که بحث نظری در آن وجود دارد و هم معجزاتی مثل عصای حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و شق القمر را شامل می‌شود. این یک بخش از بحث است که البته ادله دیگری را هم شامل می‌شود. پس این دیدگاهی که در حوزه‌های علمیه است که اگر می‌خواهید دیدگاه‌ها را تغییر دهید و تحریک فکر کنید، فقط باید بحث نظری کنید؛ خلاف آیاتی است که من برای شما قرائت کردم. من بعضی وقت‌ها که توفیق پیدا می‌کنم قرائت قرآن کنم، دقت که می‌کنم روی تبیین در اکثر موارد بر بحث‌های غیر نظری دلالت دارد. مثلاً در آیه دیگری حکمت قیامت را تبیین بعضی از مسائل برای مشرکین و کافران می‌داند.<sup>۹</sup> قیامت که بحث نظری نیست. یک حادثه بزرگ در عالم است؛ اما خاصیتش این است که خیلی از چیزها تبیین پیدا می‌کند. باید ما به ادبیات وحی رجوع کنیم. خب اولین معنایش این می‌شود که اگر خواستیم در کار فقهی و تبلیغی مان تصرف در وعاء (ظرف) فکر کنیم، همه‌اش به دنبال قیاس شکل اول و برهانی کردن نباشیم. این فکری است که در حوزه رواج دارد. فکر می‌کنند که با این نوع برهانی صحبت کردن تحریک فکر صورت می‌گیرد. خب این یک اجمالی از آیاتی است که پشتیبان برای مسئله لفظ تصرف است که چرا اصلاً ما لفظ تصرف را به کار بردیم. اگر به دنبال هدایت با درک موجود بودیم، باید می‌گذاشتیم «تحریک نظری نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد» یا کلمه‌ای را استفاده می‌کردیم که ظهور در بحث نظری داشته باشد؛ اما تصرف را انتخاب کردیم که روی تفاوت نگاه خودمان، تأکید کنیم که فقط به دنبال بحث نظری برای رشد فکری افراد در جامعه‌سازی نیستیم. وقتی ما بحث تصرف را به صورت تفصیلی بشکافیم، می‌بینیم یک سری از تصرفات برای هدایت مردم، ویژه امام عَلَيْهِ السَّلَام است؛ یکسری تصرف‌ها ویژه خداوند متعال است. در اصل، هدایت، فعل خداوند است. در مرتبه بعد، مدیر هدایت، پیامبر و امام معصوم است. یک مرتبه‌ای از آن‌هم برای ققیهان مؤمن است. ما

۱/۱/۱. تصرف الهی، تصرف

امام و تصرف فقیه؛ مراحل سه

گانه هدایت

و به سوی قوم نمود، برادرشان صالح را فرستادیم، گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی نیست، برای شما معجزه‌ای روشن از جانب پروردگارتان آمده است، این ماده شتر [از سوی] خدا برای شما نشانه‌ای [بر صدق رسالت من] است، پس او را واگذارید تا در زمین خدا بخورد و آزار و گزند به او نرسانید که عذابی دردناک شما را خواهد گرفت.

۹. سوره مبارکه نحل آیه ۳۹: لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ

[یقیناً مردگان را زنده می‌کند] تا حقایقی را که در آن اختلاف می‌کنند، برای آنان روشن سازد. و تا کافران بدانند که همواره [در انکارشان نسبت به زنده شدن مردگان] دروغ می‌گفتند.



بیشتر در مورد مرتبه سوم بحث می‌کنیم. عمده هدایت مربوط به ربوبیت الهی بوده و مدیریت امام ذیل این ربوبیت است. شاید قواعد آن برای ما قابل فهم نباشد. به نظر بنده حادثه عجیب اربعین، حادثه‌ای برای هدایت بشر است. بعضی چیزها ویژه امام علیه السلام است. در این باره هم می‌توان بحث کرد ولی این جلسه را برای مسئله تعریف نکردیم؛ یعنی شما می‌گویید عاشورا روز هدایت کل تاریخ و همه عوامل دیگر است. **«لَقَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ يَا مَلَأْتُكَ السَّمَاءُ»**<sup>۱۰</sup> این به انسان‌ها ربطی ندارد. فرشتگان هم روز عاشورا متحول شدند. این خودش موضوع بحث است. خودشان هم قواعدی گفتند و آن‌ها را هم باید بحث کنیم. اتفاقاً داستان عاشورا همه را با خودش درگیر می‌کند. حضرت ابا عبدالله علیه السلام همین است. تحریک وعاء قلب اتفاق افتاده است. **تنزل دادن مفهوم قلب به احساسات در رفتار شیعه، خدشه در آن است.** بخش عمده قلبی که در روز عاشورا مورد تصرف حضرت بوده است، وعاء فکر و عقل است. کسی آن بخش‌ها را مورد مباحثه قرار نمی‌دهد. این دوره بحثی ما شاید زمینه‌ای برای حرکت به سمت آن بحث‌ها باشد؛ چون ما گرفتار این عقلانیت‌های محدود هستیم. اگر کسی در مناسبت‌هایی تحلیل عمیق از عاشورا ارائه دهد، ممکن است مورد استقبال عزاداران حضرت واقع نشود. باید سطح عقلانیت شیعه ارتقاء پیدا کند؛ نه به معنای فلسفی آن بلکه به معنای عقلی که در حدیث جنود عقل و جهل امام صادق علیه السلام بحث شده است<sup>۱۱</sup> تا زمینه بعضی از مباحثات آماده شود. ان شاء الله آن را در یک وقت دیگری بحث می‌کنیم. کلمه نظام به معنای مجموعه‌ای از نگرش‌هایی است که به هم مرتبط‌اند. کلمه نظام معمولاً به این معنا به کار می‌رود. البته کلمه نظام در روایات زیاد استفاده شده است. مثلاً **«حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ نِظَامُ الدِّينِ»**<sup>۱۲</sup> کلمه **نظام یعنی مجموعه منظم شده و به هم پیوسته.**

۱/۲. کلمه نظام: به معنای مجموعه نگرش‌های مرتبط

۱۰. قَالَ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ الْمَزَارِ بَعْدَ إِزَادِ الرَّيَازَةِ أَلْبِي تَقَلَّنَاهَا مِنَ الْمِضْبَاحِ مَا هَذَا لَقَطُهُ زِيَارَةُ الْأَخْرَى فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ بِرِوَايَةِ الْأَخْرَى: ... قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ يَا مَلَأْتُكَ السَّمَاءَاتِ [ای امام حسین علیه السلام] به درستی که از صبر شما فرشتگان آسمان هم تعجب کردند.

بحار الانوار ج ۹۸ ص ۳۱۷

۱۱. رک پیوست ۱؛ شامل متن حدیث شریف جنود عقل و جهل و ترجمه آن.

۱۲. امالی طوسی علیه السلام ج ۱، ص ۲۹۶

۱/۲/۱. حَبِّ اهل بیت علیهم‌السلام؛

نظام و وصل کننده مفاهیم دینی

برای مثال در همین روایتی که محضر تان خواندم، محبت اهل بیت علیهم‌السلام یک مسئله است ولی می‌گوید این نظم ایجاد می‌کند. تشبیهی تنزل یافته را مطرح کنم؛ مثلاً نخ تسبیح به مهره‌های تسبیح نظمی می‌دهد و آن‌ها را در یک مسیری قرار می‌دهد و از پراکندگی شان جلوگیری می‌کند. حالا اینجا هم می‌فرمایند، اگر مردم محبت ما اهل بیت علیهم‌السلام را داشته باشند، این محبت باعث می‌شود درک آن‌ها از گزاره‌های دینی، درک منقطع و بریده‌ای نباشد. این کمکی کند تا ارتباط پیدا کنند. چون می‌فرماید: «حُبُّنا اَهْلَ البیتِ نِظامُ الدِّینِ» دین مجموعه‌ای از گزاره‌ها است. محبت اهل بیت، این گزاره‌ها را به هم وصل می‌کند. چطور این کار را انجام می‌دهد؟ در این حدیث باید درایه‌ای صورت بگیرد. علت آن بسیار روشن است. وقتی بین یک فرد و فرد دیگری یا یک مجموعه دیگری محبت اتفاق بیفتد، این محبت هم منشأ پذیرش می‌گردد؛ مثلاً اگر دعوت به تفقه اتفاق می‌افتد این محبت باعث می‌شود این دعوت گسترش یابد. چون قبل از این، یک محبتی هست؛ در یک سری از مناسکی که انجام می‌دهیم، محبت است. پس یکی از کارکردهای محبت، پذیرش است. ما بدون پذیرش، نمی‌توانیم جامعه‌سازی کنیم. تنها با قانون، نمی‌توان جامعه را اداره کرد. در عصر ما مجموعه‌ای از نیروهای انقلاب که پای انقلاب ایستادند و دارند هزینه می‌دهند؛ بیش از آن‌که به اصل ۱۱۰ یا ۵۷ قانون اساسی<sup>۱۳</sup> توجه کنند - که بسیاری [غیر انقلابی‌ها] در همین حد هم توجه ندارند - یا به بعضی از موضوعات دیگر توجه کنند، به شخصیت ولی فقیه محبت دارند و او را قبول دارند. این است که باعث ایجاد هماهنگی می‌شود. در یک مرتبه بسیار بالاتری اهل بیت عصمت و طهارت محور این جذب و ایجاد پذیرش در اسلام‌اند. وقتی محبت باشد، دعوت به تفقه بر سر آن سوار می‌شود. دعوت به عمل هم در همه حوزه‌ها بر سر این محبت سوار می‌شود. بنده تعبیرهای تنزل یافته به کار می‌برم تا جا بیفتد؛ محبت به نوعی روغن کاری می‌کند و از اصطکاک‌ها در پیمودن این راه سخت جلوگیری می‌کند؛ بنابراین می‌فرماید: «حُبُّنا اَهْلَ البیتِ نِظامُ الدِّینِ» به گزاره‌های دینی در ذهن‌ها نظم می‌دهد. چگونه نظم می‌دهد؟ ارتباط بین گزاره‌ها را باید از طریق تفقه به دست آورد. اگر دلتان راه نیفتد و

۱۳. ر.ک پیوست ۲؛ شامل متن «اصل ۵۷ و ۱۱۰» قانون اساسی.



محبتی نباشد، اصلاً وارد وادی تفقه هم نمی‌شوید. خیلی‌ها وارد حوزه علمیه می‌شوند، ولی یک جمعیتی از آن‌ها کتاب می‌خوانند، تحقیق و پژوهش می‌کنند. زیرساخت فعل آن جمعیت، حُب است؛ بنابراین ببینید اینجا که کلمه نظام را گفتیم، عامل اصلی ایجاد نظم بحث شد که با سیستم متفاوت است؛ با معنای عرفی نظام متفاوت است.

۱/۳. لزوم تصرف در نظام نگرش‌های فرد به جای تصرف در تصمیمات او

کلمه دیگری را هم استعمال کرده‌ایم که «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد» است. خوب این نظام نگرش‌ها چیست؟ این را هم باید آیات و روایاتش را گفت‌وگو کنیم. من چند مسئله را خدمت شما اجمالاً عرض کنم. کجا را باید تصرف کرد؟ نظام نگرش‌ها و نظام تفکرات فرد را باید تصرف کرد. تفکراتی را که موجب تصمیم‌گیری می‌شوند، نه خود تصمیمات فرد را. بعضی‌ها سر انجام فعل، امر به معروف و نهی از منکر را انجام می‌دهند؛ یعنی یک نفر دارد یک کاری را انجام می‌دهد، به او می‌گویند انجام نده. موقعی که دارد انجام می‌دهد [امر و نهی می‌کنند]. ممکن است این در بعضی از موارد تجویز شود.

۱/۳/۱. گسترش اصطکاک در جامعه؛ اولین تالی فاسد تصرف در سطح تصمیمات افراد به جای تصرف در سطح نگرش‌های افراد

ولی در همه موارد شما نمی‌توانید به دنبال این بروید که جلوی تصمیمات فرد را بگیرید. چرا نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم؟ چون اصطکاک در جامعه گسترش پیدا می‌کند. این یک دلیل عقلی است. آدم‌ها وقتی تصمیم به کاری می‌گیرند، شما سر هر تصمیمی به او بگویید این کار را انجام نده؛ ولو اینکه رَحِم آن انسان باشید، او از شما نمی‌پذیرد. اگر تصمیم گرفته شد، خیلی سخت جلوی تحقیقش گرفته می‌شود. اصطلاحاً از تصمیم تا اجرا فاصله کمی است و فرصت جلوگیری نیست. خوب این فاصله کم، علت شده است که ما بگوییم نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیمات افراد را به چالش بکشیم نه خود تصمیمات افراد را.

۱/۳/۲. افق زندگی انسان؛ اولین مصداق از «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد»

خوب این نظام نگرش‌ها چیست؟ مثلاً این است که شما افق زندگی انسان‌ها را بهینه کنید. وقتی انسان‌ها آرمان و آینده زندگی‌شان متفاوت تعریف شود، خود به خود نظام تصمیماتشان تغییر می‌کند. پس اگر توانستید آینده جذاب‌تری برای یک فرد تعریف کنید، می‌توانید نگاهش را تغییر دهید. مجموعه آیاتی که دعوت به معاد می‌کند، پشتیبان این ادعای بنده است. دعوت به معاد و تبیین معاد در واقع تبیین یک آینده خاص برای تمام انبیا بشر است؛ یعنی دائماً آینده‌ای با ویژگی‌های خاص را در اذهان



ترسیم می‌کنید که نتیجه آن، تغییر تصمیمات می‌شود. [این مسئله معاد] یکی از آن نظام نگرش‌هایی است که باید تغییر کند؛ یکی از مهم‌ترین [نگرش‌ها] آن است که شما راجع به عاقبت بشر، آخرت بشر، راجع به آینده بشر وارد بحث شوید. همین الآن هم که در مباحث دنیای سکولار و این دنیای محدود، کارشناسانشان وارد بحث می‌شوند، وقتی می‌خواهند تحول را مدیریت کنند، اول سعی می‌کنند یک آینده مطلوب‌تر از وضعیت فعلی تصویر کنند. منتها عیبشان این است که آینده‌شان هم محدود است. مثلاً کلبه‌های الکترونیک<sup>۱۴</sup> الوین تافلر<sup>۱۵</sup> در واقع دارد آینده زندگی مدرنیته را توضیح می‌دهد که شما در سایه دولت الکترونیک چطور نیازهایتان تأمین می‌شود. اساساً یکی از عواملی که شما بر اساس آن می‌توانید تصمیمات را تغییر دهید، تغییر آینده است. عرض کردم که مجموعه آیات معاد این کارکرد جدی را دارند. انسان را در مقابل یک آینده خاص قرار می‌دهند.

به صورت طبیعی انسان‌ها خودشان تصمیماتشان را تغییر می‌دهند. یکی از نگرش‌هایی که کمک می‌کند تصمیمات افراد تغییر پیدا کند، بازخوانی گذشته‌ها و ایجاد عبرت از این نوع بازخوانی‌ها در اذهان است. این هم کمک می‌کند نگرش‌ها تغییر پیدا کند. چون وقتی انسان‌ها تصمیم می‌گیرند، هنوز تصمیم خودشان را تجربه نکرده‌اند. اگر شما بتوانید تجرب آن تصمیمات را در میان سایر انسان‌ها بازخوانی کنید، باز کمک می‌کند که نگاه آن‌ها تغییر پیدا کند. علت تأکید فراوان قرآن بر «أَحْسِنُ الْقَصَصَ»<sup>۱۶</sup> همین است؛ یعنی قصه‌های قرآن، بازخوانی تجربی تصمیماتی

۱/۳/۳. بازخوانی گذشته‌ها و عبرت‌ها؛ دومین مصداق از «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد»

۱۴. ر.ک کتاب «موج سوم» نویسنده: آلوین تافلر؛ فصل شانزدهم، «کلبه الکترونیک» صص ۲۶۹-۲۹۰

۱۵. آلوین تافلر (۱۹۲۸-۲۰۱۶ م) آینده‌پژوه آمریکایی بود که در موضوعاتی چون «انقلاب دیجیتال» و «انقلاب ارتباطات» مطالعات تأثیرگذاری انجام داد؛ وی در دهه ۱۹۸۰ میلادی در کتاب «موج سوم»، حرکت جوامع انسانی را در طی سالیان بعد، به سوی عصر اطلاعات به درستی پیش‌بینی کرد؛ وی تاریخ انسانی را به سه دوره تقسیم نموده که از «انقلاب کشاورزی» به «انقلاب صنعتی» و سپس به «انقلاب دیجیتال» رهسپار بوده است؛ ناگفته پیداست ریل‌گذاری غلطی که وی برای آینده مدرنیته در جهان پیش‌بینی نمود، کاملاً متکی بر «محور دانستن اقتصاد» است؛ وی این تغییرات اساسی در سبک زندگی را در نهایت، به «نفع بشر» می‌داند که توهمی بیش نیست؛ چرا که به طور آشکار مشاهده می‌شود با به چالش کشیده شدن نهادهای پاسخگو به نیازهای فطرت که توسط بایسته‌های این دوره تاریخی ایجاد شده، روح و روان انسان مدرن، روز به روز «نا آرام‌تر» و دارای بیماری‌های روحی و مشکلات اجتماعی بیشتر می‌شود و از طرفی می‌بینیم قسمت‌های عظیمی از کره خاکی نیز زیر چکمه‌های ظلم و استکبار در حال له‌شدن هستند و این روند اندکی بهبود پیدا نکرده بلکه به کرات از قرون قبلی، وحشیانه‌تر می‌شود.

۱۶. سوره مبارکه یوسف ۳: «تَحْنُ نَفْسُ عَلَیْكَ أَحْسَنُ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَیْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»



است که بشر در تمام دوره‌ها می‌گیرد؛ مثلاً تصمیم مبتنی بر حرص یک عاقبتی دارد که در قالب یک داستان بازخوانی می‌شود؛ تصمیم مبتنی بر حسد یک عاقبتی دارد که در قالب یک داستان بازخوانی می‌شود؛ تصمیم مبتنی بر استکبار عاقبتی دارد که در قالب داستان بازخوانی می‌شود؛ بنابراین شما اگر بتوانید عبرت آفرینی کنید؛ یعنی گذشته‌های مرتبط با زندگی افراد را زنده کنید، شما می‌توانید در تصمیمات آن‌ها تصرف کنید. الآن من در مقام احصای نظام نگرش‌ها نیستم. نمی‌خواهم اینجا بایستم بحث کنم. ولی به نظر می‌آید که ما یک تقسیم‌بندی خوبی در اینجا انجام داده‌ایم. حالا یک فرصت مستوفایی - تقریباً ۱۰ جلسه - احتیاج دارد که به صورت تبعی وارد بحث شویم و نشان دهیم که نظام نگرش‌هایی که حتماً باید تغییر پیدا کند، چطور باعث می‌شود که تصمیمات تغییر پیدا کند. این خودش یک بحث فنی است؛ یعنی یک باب فرعی فقهی بسیار کاربردی است که شما در کدام نگرش‌های افراد تصرف کنید تا تصمیمات بهینه شود؛ بنابراین بخشی از آیات و روایات که اجمالاً اشاره کردم، پشتیبان این حرف است. شما اگر می‌خواهید هدایت ایجاد کنید، باید بتوانید تحریک در وعاء فکر ایجاد کنید و نگاه‌های افراد را تغییر دهید. در این صورت چون تصمیمات به‌طور طبیعی زاینده نگاه‌ها هستند، [تصمیمات درست گرفته می‌شود]. پس این هم یک قید در تعریف هدایت مد نظر قرآن است که اشاره کردم.

و قید آخر هم کلمه تصمیم‌گیری فرد هست. همه پیامبران در عمل به تصمیم‌گیری فرد احترام می‌گذاشتند. *أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ* «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كُفْرًا»<sup>۱۷</sup> فرد بعد از «*هَدَيْنَا السَّبِيلَ*» «*إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كُفْرًا*» است! *أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ* «*لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُضَيِّطٍ*»<sup>۱۸</sup> یا در آیات دیگری می‌فرماید: «*تَوَكَّلْ عَلَيْهَا فَيَئْتِي بِهَا خَبْرًا خَالِقًا غَائِبًا أَعْيُنُهَا أَعْيُنُ رَجُلٍ يُرَىٰ إِذَا يَتَكَلَّمَ لَهَا تَمَرًا يُؤْكَلُ وَالَّذِي تُمَارَاتُ بِالخَيْبِ عَنِّي وَمَا عَلَّمْتُمُ الْقُرْآنَ عَجَبًا إِنَّهَا تَزِيلُ غَيْبًا لِّقَوْمٍ ذُو أَلْبَانٍ*»<sup>۱۹</sup> خیلی تأکید کرده است. یا فرمود: «*لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ رُشْدٌ مِّنَ*

ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می‌خوانیم و تو یقیناً پیش از آن از بی‌خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی. [ترجمه انصاریان]

۱۷. سوره مبارکه انسان، آیه ۳؛ ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار. [ترجمه انصاریان]

۱۸. سوره مبارکه غاشیه، آیه ۲۲؛ *لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُضَيِّطٍ*؛ ترجمه: «بر آنان تسلطی نداری» [ترجمه انصاریان]

۱۹. سوره مبارکه انعام، آیه ۱۰۷؛ *وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ*؛ و اگر خدا میخواست آنان شرک نمی‌آوردند، و ما تو را بر ایشان نگهبان نکرده‌ایم، و تو وکیل آنان نیستی. [ترجمه انصاریان]

الْعَيِّ»<sup>۲۰</sup> مجموعه آياتی که پشتیبان قید سوم هستند هم فراوان است. به دلیل مروری که می‌فرمایید، می‌توانید به آن‌ها رجوع کنید. بنابراین ما به صورت اجمالی به یک تعریفی دست پیدا کردیم و آن عبارت از این است که اگر کسی می‌خواهد هدایت کند، باید تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر در تصمیم‌گیری فرد داشته باشد. اصلاً هدایت طبق آیات و روایاتی که ما بررسی کردیم، به این معنا است؛ شاید حدود ۱۰۰ آیه است که با استفاده از بخش‌های مختلف آن، به این تعریف رسیدیم. اینها را هم مرتب می‌شود بازخوانی و واکاوی کرد. من آخرین باری که این بحث را توضیح دادم، ۲۲ جلسه در قم بود. کتابش هم موجود است که اینها را تفصیلی‌تر از این وضعیت توضیح دادم.

یکی از حضار: اسم کتاب چیست؟

حجت‌الاسلام کشوری: کتاب مبانی نظری الگوی پیشرفت اسلامی<sup>۲۱</sup>

## ۲. عدم اشراف ابناء بشر بر فطرت پیچیده انسان؛ علت نیاز به علم فقهی برای

### هدایت این موجود پیچیده

من عرایض را جمع کنم؛ بنابراین وقتی بحث را به سمت این می‌بریم که ما علممان باید فقهی باشد، علتش این است که غرض از علم، هدایت است و موضوع هدایت، انسان و فطرت انسان است. ما داریم در مورد هدایت انسان صحبت می‌کنیم؛ اصلاً غرضمان این است. خب انسان یک موجود پیچیده است. «إِنَّا خَلَقْنَا مِنْ تُطْفِئِهِ أَمْشَاجَ»<sup>۲۲</sup> تازه وقتی که نطفه است، بسیار پیچیده است؛ بسیار ذوابعد است؛ امشاج هست.<sup>۲۳</sup> وقتی هم که این [انسان] به عالم تولد می‌رسد و به عالم بلوغ می‌رسد، «وَ

۲۰. سوره مبارکه بقره، آیه ۲۵۶؛ لا إكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

در دین هیچ اجباری نیست. و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد، و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است. و خداوند شنوای داناست. [ترجمه انصاریان]

۲۱. کتاب دهم دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی

۲۲. سوره مبارکه انسان، آیه ۲؛ «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ تُطْفِئَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»

ما انسان را از نطفه‌های اندرآمخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم. [ترجمه انصاریان]

۲۳. امشاج جمع از «مشیح» یا به معنای «مطلق مخلوط» [۱] یا «شیء پست مخلوط با شیء دیگر» [۲] است؛ معنای «مخلوط» توسط روایتی نیز تأیید شده است. [۳] و معنای دوم نیز بعید نیست بگویم توسط روایتی تأیید شده باشد. [۴]

[۱] معجم مقاییس اللغة ج ۵ ص ۳۲۶ / [۲] التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ج ۱۱ ص ۱۳۳ / [۳] کافی ج ۲ ص ۳۹۸ / [۴] همان، ج ۸ ص ۴۴



تَحَسَّبُ أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ»<sup>۲۴</sup> [درباره او صادق است] انسان یک موجود بسیار پیچیده و ذوابعد است. اصلاً شناختش برای انسان امکان ندارد؛ یعنی فطرت انسان را خالق انسان می‌تواند توضیح دهد که این در عالم وجودش چه اتفاقی می‌افتد. حتی جسمش را هم نمی‌توانید تحلیل کنید. این همه اختلافاتی که در حوزه پزشکی هست، همه ناشی از این است که انسان حتی در شناخت جسم خودش هم مانده است و جسم بسیار پیچیده است. حال شما غیر از جسم قلب هم دارید که حقیقت وجود انسان، قلب است. غیر از قلب، در عالم، نفس هم دارید. عالم نفس اماره هم یک عالمی است. خب وقتی شما می‌خواهید انسان را با این پیچیدگی هدایت کنید، چه طور می‌خواهید علم مورد نظرش را عقلایی و عقلی به دست بیاورید؟ ببینید یک وقتی علم را برای تصرف در طبیعت استعمال می‌کنید. می‌گویید Knowledge is power<sup>۲۵</sup> من می‌خواهم تصرف در طبیعت کنم. خب این یک مقدار مسئله را ساده‌تر می‌کند؛ مثلاً می‌خواهد از امروز کاری کند که رنگ هندوانه سبز شود؛ [یعنی بخواهید] تصرف‌های این شکلی [انجام دهید].

۲/۱. آسیب‌خوردن به بخش‌های  
مختلف زندگی؛ معلول نگاه  
بخشی و عدم شناخت هماهنگی  
کلی جهان

شاید اینجا بتوانیم بگوئیم که شما می‌توانید پوزیتویستی و تجربی وارد کار شوید و معادله‌اش را به دست بیاورید. تازه آنجا هم ما بحث‌هایی داریم که شما اگر هارمونی کل عالم را در نظر نگیری، تصرفت بعداً به ضرر خودت تمام می‌شود؛ کما اینکه الآن هم همین اتفاق افتاده است. مشکل محیط‌زیست به وجود آمده است؛ یعنی مرتب توری‌هایشان را بهینه می‌کنند، مرتب تصرف می‌کنند، مشکل دیگری به وجود می‌آید. حال آنجایش را بحث نمی‌کنیم. بر فرض که شما می‌توانید تصرف مطلوب کنید. ولی در مورد انسان این مسئله منتفی است. چون شما اصلاً اشرافی نسبت به فطرت انسان ندارید. مسئله انسان هم به معنای عام مانند مسئله درخت و مانند

۲۴. فکر می‌کنی موجود ضعیفی هستی در صورتی که جهان بزرگ در وجود تو پیچیده است.

دیوان (منسوب به) امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۱۷۵

۲۵. علم انسان با تصرف او در طبیعت، با یکدیگر مترادفند؛ زیرا وقتی علت شناخته‌شده نیست اثری ایجاد نمی‌شود. برای حکومت‌کردن بر طبیعت باید از آن اطاعت نمود؛ و آنچه در عالم تفکر، علت است؛ در عالم عمل نیز یک قاعده است.

human knowledge and human power meet in one: for where the cause is not known the effect cannot be nature to be commanded must be obeyed: and that which in contemplation is as the cause is in .produced .operation as the rule

نو ارغنون (فرانسویس بیکن) ص ۳۴

مسئله طبیعت نیست که شما اگر تصرف کردید و شکست خوردید، بگویید که خیلی ضرر عمده‌ای اتفاق نیافتاده است. اگر شما برای مدیریت انسان یک معادله‌ای دارید و آن معادله غلط از آب درآمد، زندگی یک مجموعه انسان به چالش کشیده شده است و دیگر هم قابلیت جبران ندارد. تعبیر قرآن این است که اگر شما یک نفر را هدایت کنید، این هدایت برابر با احیای کل عالم است. آن سو هم همین‌طور است. اگر شما کسی را گمراه کنید، خیلی جرم بزرگی در عالم ملکوت محسوب می‌شود.<sup>۲۶</sup> مثلاً شما تصور کنید مارکس<sup>۲۷</sup> به‌عنوان یک جامعه‌شناس و فیلسوف نظریه‌پردازی کرد و وارد ارائه راه‌حل شد. در نهایت هم تئوری‌اش شکست خورد. خوب فقط حدود ده میلیون نفر در زندان‌های مارکسیسم کشته شدند.<sup>۲۸</sup> زندگی مجموعه‌ای از بشریت تحت شعاع قرار گرفت. بعد همه فهمیدند غلط بود. خوب این را چه کسی می‌خواهد جبران کند؟ آقایان می‌گویند که ما خودمان را ترمیم می‌کنیم. می‌گوییم که معادله‌تان را ترمیم می‌کنید. عیبش را می‌گیرید و یک معادله دیگری می‌دهید. آن انسان‌هایی که ذیل این معادله زندگی کردند و زندگی‌شان به فنا رفت، آیا آن‌ها را هم می‌توانید ترمیم کنید؟ طبیعتاً پاسخ‌شان منفی است. دیگر نمی‌شود آن زندگی‌ها را جبران کرد.

۲/۲. مخالفت پیامبران با برنامه‌ریزی برای سرنوشت انسان‌ها توسط علوم پوزیتیویستی (غیر متکی بر پایگاه اشراق علمی)

بنابراین وقتی بحث به فطرت انسان رسید، به دلیل جایگاه رفیع انسان نزد تفکر پیامبران، پیامبران دعوت می‌کنند که در مورد انسان پوزیتیویستی حرف نزنید. چون پوزیتیویست متکی بر اشراف نیست. معادله پوزیتیویستی تصرف ایجاد می‌کند، ولی تصرفش مثبتی بر اشراف نیست که شما خیالتان راحت باشد. بگویید کسی که این

۲۶. سوره مبارکه مائده، آیه ۳۲: مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثُرُوا مِنْهُمْ وَعَدَدٌ فِي الْأَرْضِ لَمُشْرِفُونَ  
به این سبب بر بنی‌اسرائیل مقرر کردیم که هر کس انسانی را جز برای حق [قصاص] یا بدون آنکه فساد در زمین کرده باشد، به قتل برساند، چنان است که همه انسان‌ها را به قتل رسانده، و هر کس انسانی را از مرگ برهاند گویی همه انسان‌ها را زنده داشته است و یقیناً پیامبران دلایل روشنی برای بنی‌اسرائیل آوردند، سپس بسیاری از آنان بعد از آن در روی زمین به [تجاوز از حدود حق و فساد و] زیاددروی برخاستند. [ترجمه انصاریان]

۲۷. کارل هاینریش مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳ م) اقتصاددان و جامعه‌شناس مشهور آلمانی است، وی پایه‌گذار مکتب مارکسیسم است. تفکرات فلسفی و اجتماعی و اقتصادی وی، نزدیک به یک قرن دنیا را به تاریکی و انحطاط فرو برد؛ هم اکنون بعضی از کشورهای دنیا اجرایی‌کننده افکار وی در سطح کشورهایشان هستند.

۲۸. بین ۱۰۰ تا ۸۵۰ میلیون نفر، میزان تخمینی کشتارهای جمعی توسط حکومت‌های کمونیستی در قرن بیستم را نشان می‌دهد. (۲۰ میلیون نفر در اتحاد جماهیر شوروی، ۶۵ میلیون نفر در چین، ۱ میلیون نفر در ویتنام، ۲ میلیون نفر کره شمالی، ۲ میلیون نفر در کامبوج؛ ۱ میلیون نفر در اروپای شرقی، ۱۵۰ هزار نفر در آمریکای لاتین، ۱/۷ میلیون نفر در آفریقا، ۱/۵ میلیون نفر در افغانستان)

کتاب سیاه کمونیسم: جنایات، وحشت، سرکوب - بخش معرفی جنایت‌های کمونیسم صص ۳۲-۳۱



معادله را پیشنهاد داده است، به همه مسائل و به همه ابعاد وجودی اشراف دارد؛ بنابراین ما برای تولید معادلات هدایت انسان نیاز داریم که به یک پایگاه اشرافی تکیه کنیم. به یک پایگاهی که در آن تسلط است.

داخل پرنتر عرض کنم من همیشه [وقتی] به تعریف حجیت در فقه می‌رسم که با دوستان مباحثه کنیم، یک تعریفی را بحث می‌کنم. می‌گویم **حجیت یعنی اتکا بر اشراف**. شما گاهی اوقات نگاهی از پایگاه اشراف دارید. گاهی اوقات نگاهتان بخشی است. کدام یک عقلی و عقلایی است که انتخابش کنید؟ **حجیت یعنی تکیه به کلمات کسی که نگاهش بخشی و پوزیتویستی و محدود نیست. نگاهشان از پایگاه اشراف است**. خب پس یک مقدار طرح بحث ما روشن شد. ما چون به دنبال هدایت انسان هستیم و انسان ذوابعاد و پیچیده است و از طریق پوزیتویسم و عقل بشری نمی‌توانیم ابعاد انسان را به دست بیاوریم [لذا] **حتماً معادله هدایت انسان و علم مورد نیاز برای هدایت انسان را باید از طریق فقهی - و نه از طریق روش‌های مرسوم - به دست بیاوریم. این کل حرفی است که ما در ضرورت فقه العلم مطرح می‌کنیم.**

۲/۳. تعریف حجیت به «تکیه بر علم متکی به اشراف»  
 ۲/۳/۱. توضیح مقدمات سه‌گانه برای اثبات ضرورت اتکا به علم دارای اشراف در حوزه سرنوشت انسان‌ها

استدلال‌مان هم در واقع سه پایه بیشتر ندارد. یکی **پیچیدگی وجود انسان** است. شما اگر بخواهی استدلال ما را به چالش بکشی، باید اثبات کنید که انسان موجود بسیطی است [لذا به راحتی می‌توان آن را شناخت] ما دیگر خلع بد می‌شویم. این یک بحث است.

۲/۳/۱/۱. پیچیدگی وجود انسان؛ اولین پایه استدلال برای اثبات ضرورت اتکا به علم دارای اشراف در حوزه سرنوشت انسان‌ها  
 ۲/۳/۱/۲. کرامت و ارزش انسان؛ دومین پایه استدلال برای اثبات ضرورت اتکا به علم دارای اشراف در حوزه سرنوشت انسان‌ها

یکی [دیگر] از پایه‌های استدلال این است که **انسان کالا نیست**. انسان دارای ارزش بسیار والا است.<sup>۲۹</sup> پس شما حق ندارید انسان را موضوع آزمایش قرار دهید. **حتماً باید با انسان کریمانه برخورد کرد. باید حتماً عمر انسان‌ها را به رسمیت شناخت. مجموعه آیات و روایاتی که ما در مورد حق الناس داریم، بخشی از این مسئله است.**<sup>۳۰</sup>

۲۹. سوره مبارکه اسراء آیه ۷۰: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَبْرِ وَ الْبُحْرِ وَ زَوَّجْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم. [ترجمه انصاریان]

۳۰. برای نمونه: زُوي عَنْ أَبَانَ عَنْ بَشَّارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ أَوَّلُ فَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الشَّهِيدِ كَفَّارَةٌ لِدُنُوبِهِ إِلَّا اللَّيْنُ فَإِنَّ كَفَّارَتَهُ فَضَاؤُهُ بِشَّارِ أَسْلَمِي يُقَالُ: إِمَامٌ بَاقِرٌ عليه السلام فرمود: اولین قطره خون شهید که روی زمین می‌چکد کفاره گناهان اوست مگر بدهی که به مردم دارد، و آن را جز آداء به صاحبش کفاره‌ای نیست. [ترجمه غفاری]

شما نمی‌توانید به اسم اینکه یک معادله‌ای تولید کردید، با زندگی انسان‌ها بازی کنید. تجربه‌ها نشان داده است بسیاری تنوری پردازی کردند و زندگی‌ها را به چالش کشیدند. پس این هم یک پایه استدلال است. شما می‌توانید بگویید انسان موجود بی‌ارزشی است. پس اشکالی ندارد که هر معادله‌ای، هر علمی را به او دهیم و تجربه کنیم و ببینیم آخرش چه می‌شود. این هم یکی از پایه‌های استدلال ما است که علم حتماً باید فقهی باشد.

پایه آخری هم که استدلال ما روی آن استوار هست، **عقلایی بودن اتکا به اشراف** است که اشاره کردم. این را هم اگر شما به چالش بکشید، باز به یک نوعی می‌توانید حرف ما را به چالش بکشید؛ اما اگر نه؛ توانستید بگویید که اتکا بر اشراف، مذموم است و بگویید اتفاقاً حسن است. به تعبیر آقایان حسن و قبحش هم عقلی است.<sup>۳۱</sup> مثلاً همه وقتی می‌خواهند به پزشک هم مراجعه کنند، می‌گویند که چه کسی خبره است؟ بدون مشورت نزد هر دکتری نمی‌روند. از یک شواهدی، از یک قرائنی اعتماد می‌کنند که فلان پزشک اشراف بیشتری دارد. تسلط بیشتری دارد؛ مسئله عقلایی است. حال چه طور شد که در تنظیم مسئله علم، ما اتکا به اشراف را سخت می‌دانیم؟ چرا تفقه را در فعالیت‌های علمی مان تنزل می‌دهیم؟ بنابراین [استدلال‌ها]، فقه العلم برای هدایت بشر، موضوعیت پیدا می‌کند که ان‌شاءالله از فردا وارد می‌شوم و بحث می‌کنم که از نظر آیات و روایات اولاً علم یعنی چه؟ به این مسئله می‌پردازم. شاید این بحث چند جلسه طول بکشد که خود تعریف علم را بحث کنیم. مستحضرید که در باب فلسفه علم<sup>۳۲</sup> سخن‌ها رانده شده است و خیلی‌ها گفت‌وگو کردند؛ یعنی از حلقه وین<sup>۳۳</sup> تا الآن در مورد علم بحث شده است مثلاً نظریاتی مثل نظریات توماس کوهن

۲/۳/۱/۳. عقلایی بودن لزوم اتکا بر علم متکی به اشراف؛ سومین پایه استدلال برای ضرورت اتکا به علم دارای اشراف در حوزه سرنوشت انسان‌ها

من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۱۸۳

۳۱. ر.ک پیوست ۳

۳۲. تعریف مورد وفاقی از فلسفه علم ارائه نشده است؛ برای نمونه بعضی گفته‌اند: تبیین اصول و مبانی علم که در آن به تعریف، موضوع، روش، فایده، مولف، مسائل و تاریخچه علم اشاره می‌شود.

۳۳. **حلقه وین** (Vienna Circle) گروهی از فیلسوفان، دانشمندان و ریاضیدانانی بودند که در دهه‌های دوم و سوم قرن بیستم در وین جلساتی را با هدایت مورس شلیک برای بحث‌های فلسفی برگزار می‌کردند. نگرش فلسفی آنان، که پوزیتیویسم منطقی خوانده می‌شود، نوعی از تجربه‌گرایی است که ممیزه آن اصل تحقیق‌پذیری است.

و دیگران که در ایران دارد بحث می‌شود، [باید مورد بررسی قرار دهیم]. قبل از این دوره جدید هم متأخرین راجع به ماهیت علم یک بحث‌هایی داشتند. روی همه اینها می‌شود بحث کرد. حال در کنار اشاره به این دیدگاه‌هایی که بشری و غیر متکی به اشراف هستند، بخشی از آیات و روایات را هم می‌خوانیم تا ببینیم ماهیت علم از نظر اهل بیت علیهم‌السلام چیست؟ آیا ابزار تصرف در طبیعت است؟ یا نه علم، وسیله تحریک فکر و هدایت است؟ اینها را فردا ان‌شاء الله مرور می‌کنیم. اگر این مسئله مهم حل شود، بحثمان به معرفت‌شناسی می‌رسد. البته در یک جلسه هم حل نمی‌شود؛ چرا که یک بحث مستوفایی است؛ ما اشکالاتی به روش کشف داریم. اشکالاتی به نگاه‌های پارادایمی و نسبیاتی داریم. باید اینها را به صورت تفصیلی بحث کنیم. معرفت‌شناسی فرهنگستان علوم اسلامی<sup>۳۴</sup> را باید طرح و نقد کنیم و در نهایت یک معرفت‌شناسی استظهاری - یعنی روش پیدایش معرفت را که خودمان استنباط کردیم - بحث کنیم. نمی‌دانم که آیا فرصت می‌شود که اینها را بحث کرد یا نه؛ اما سعی می‌کنیم یک اشاره‌ای به اینها داشته باشیم. اگر ان‌شاء الله وقتی شد و از این دنیای پر دامنه مباحث معرفت‌شناسی در چند جلسه عبور کردیم، به بحث مهم روش آموزش و پرورش علمی و مدرسه‌داری از منظر روایات می‌پردازیم. چگونه انسان کارشناس و فقیه شود؟ آنجا هم بحث‌های خیلی مهمی است که متأسفانه ما از آن‌ها فاصله گرفتیم. این هم افاق بحث است. عمده مباحث ما اگر این مباحثات جدی شود، ارائه تصویر روشن از ماهیت علم، نتیجه آن خواهد بود.

۲/۴. جریان داشتن تصرفات

بالادستی و مؤثر بر نگرش‌های

افراد توسط خدای متعال

از مطالب گذشته معلوم شد؛ فرایند تحریک فکری که ذیل فلسفه و منطق و -با هر مکتبی که الآن هستند- چه قدر ضعیف است! یعنی ما تصویرمان از تحریک فکر، یک تصویر نظری محض است. در حالی که وعاء فکر انسان‌ها از طریق امور غیر نظری هم متأثر می‌شود؛ مثلاً یکی از ابزارهایی که ما همیشه در مباحثات بحث کردیم و خدای متعال از آن ابزارها استفاده می‌کند و جزء اختصاصات تصرفات ربوبیت الهی هم است یعنی جزء حوزه‌های تصرف ما نیست این است که از تقدیر استفاده

۳۴. مؤسسه‌ای علمی، پژوهشی و دینی است که در سال ۱۳۵۸ در پی یافتن ملازمات وعده انقلاب اسلامی نسبت به اسلام در عمل و یافتن «نرم‌افزار اداره» دولت و جامعه انقلابی در مسیر جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی اسلامی تأسیس شد؛ مدیریت این مؤسسه از سال ۱۳۷۹ بر عهده آیت‌الله سید مهدی میرباقری است.



می‌کند. تقدیر سالانه برای تحریک فکر و بیدار کردن انسان تخصیص داده می‌شود.<sup>۳۵</sup> چه بسا انسان‌هایی که برنامه‌هایی برای زندگی‌شان داشتند و مثلاً یک حادثه بیماری، تصادف برایشان به وجود می‌آید. «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ»<sup>۳۶</sup> برای آنها اتفاق افتاده و مسیر زندگی او تغییر می‌کند. اساساً «تقدیر بالبلاء» و «تقدیر بالرحمة» که اتفاق می‌افتد کم‌وزیاد کردن رزق، کم‌وزیاد کردن عمر، اتفاقاتی که در ذیل بحث تقدیر اتفاق می‌افتد، جزء ابزارهای تحریک فکری است که خداوند متعال به کارگیری می‌کند که ان‌شاء الله آن را در بحث فقه تقدیر بحث می‌کنیم. پس ببینید این نگاه تنزل یافته فلسفی و منطقی، محل نقد فقه‌العلم است. بله حرف آقایان فلاسفه اسلامی را، فلاسفه مسلمان را قبول داریم که معتقدند به اینکه باید کار فکری کرد و فکر انسان‌ها را رشد داد و اگر انسان تحریک فکر نشود، اگر عقلش فریه نشود، اسلام را درک نمی‌کند. دین را درک نمی‌کند. این کلمه حقی است. این را قبول داریم؛ ولی به آن‌ها اشکال می‌کنیم که چرا تحریک فکر را فقط نظری تعریف می‌کنید؟ چرا برای رشد عقلی افراد این‌گونه تنزل یافته برنامه‌ریزی می‌کنید؟ مثلاً

۳۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ حُمْرَانَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ قَالَ تَعَمَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ هِيَ فِي كُلِّ سَنَةٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ فَلَمْ يَنْزِلِ الْقُرْآنُ إِلَّا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ قَالَ يَقْدَرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ إِلَىٰ مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ خَيْرٌ وَ شَرٌّ وَ طَاعَةٌ وَ مَعْصِيَةٌ وَ مَوْلُودٌ وَ أَجَلٌ أَوْ رُزْقٌ فَمَا قَدَّرَ فِي تِلْكَ السَّنَةِ وَ قُضِيَ فَهُوَ الْمَحْثُومُ وَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ الْمَشِيئَةُ قَالَ قُلْتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ أَيْ شَيْءٍ غَنِي بِذَلِكَ فَقَالَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهَا مِنَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ أَنْوَاعِ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ فِي أَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ لَوْ لَا مَا يُضَاعَفُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ مَا بَلَغُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ بِخَيْرٍ.

کافی ج ۴ صص ۱۵۷-۱۵۸

حمران گوید: از امام باقر علیه السلام درباره فرموده خدای گرامی و بزرگ «همانا ما او را در شبی فرخنده فرو فرستادیم» [دخان (۴۴)، آیه ۳] پرسیدیم. امام علیه السلام فرمود: آری، آن شب، شب قدر است و هر سال در دهه پایانی ماه رمضان فرا میرسد و قرآن جز در شب قدر فرو فرستاده نشد. خدای گرامی و بزرگ می‌فرماید: «در آن شب هر کاری به گونه‌ای استوار مشخص می‌گردد» [دخان (۴۴)، آیه ۴] در ادامه فرمود: در شب قدر هر آنچه از نیکی و بدی، فرمانبری و نافرمانی، تولد و مرگ یا روزی‌ای که تا سال آینده رخ خواهد داد، مشخص و معین می‌شود؛ پس هر آنچه در آن شب معین شود و بر آن حکم رود، حتمی و یقینی است و خواست خداوند نیز بر آن وارد است. راوی گوید که عرض کردم: «شب قدر برتر از هزار ماه است» یعنی چه؟ امام علیه السلام فرمود: کردار درست از نماز و زکات و انواع نیکی در آن ماه برتر از کردار هزار ماهی است که شب قدر را دارا نیست و اگر خداوند بر مؤمنان فروزی نماید به آن دست نمی‌یافتند ولی خدای گرامی و بزرگ پاداش مؤمنان را به خاطر حب ما دو چندان می‌کند. [ترجمه از صادق حسن‌زاده با اندکی تغییر]

۳۶. سوره مبارکه انبیا، آیه ۶۴؛ فَأَلَا أَأَنَّكَ فَعَلْتَ هَذَا يَا إِبْرَاهِيمَ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلْتَهُ كَيْبَرُهُمْ هَذَا فَسْتَلَوْهُمْ إِنَّ كَانُوا يَتَطَفَّؤْنَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ (۶۴)

گفتند: «ای ابراهیم، آیا تو با خدایان ما چنین کردی؟» گفت: «[نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است، اگر سخن می‌گویند از آنها بپرسید.» پس به خود آمده و [به یکدیگر] گفتند: «در حقیقت، شما ستمکارید.» [ترجمه انصاریان]



می‌گویید حتماً باید یک دوره فلسفه بخوانید تا آدم بشوید.<sup>۳۷</sup> این آقایی که این جمله را به صراحت گفته است که باید حتماً فلسفه خواند تا آدم شد، این نظرش به این بوده است که آدم حتماً بدون فکر آدم نمی‌شود. این وجهش درست است. منتهی ما اشکالمان به این آقا این است که آقا جان دعوت پیامبران به تفکر از طریق نظری محض نبوده است. امور غیر نظری هم زیرساخت تفکرند، زیرساخت هدایت‌اند.

۲/۴/۱. نمونه‌ای از روش  
تحریک فکر انبیاء؛ منجر به  
احیای صدقات واجب و مستحب  
و رشد معنوی شخص

مثلاً اگر شما شغل یک نفری را بهینه کنید، یعنی او را در چارچوب احکام قرار دهید و مدیریت شغل داشته باشد، وقتی او در آن فضای شغلی قرار بگیرد یک دنیای فکری برایش شکل می‌گیرد. شما گفته‌اید و جوهاتش را بپردازد. خب انسان‌ها فقیرند. یکی از ویژگی‌های فطرت، فقر است. همچنین مالشان برایشان خیلی مهم است. مسئله مال برای موجود فقیر خیلی مهم است؛ چون با آن رفع فقر می‌کند. بعد شما می‌گویید با همین کمک به امور خیر کند. چه جوهات واجب چه جوهات مستحب. این یعنی چه؟ یعنی به او می‌گویید که از ابزار رفع فقر خودت رفع ید کن. می‌دانید چه غوغایی در وجود آدم‌ها اتفاق می‌افتد؟ دائماً از خودشان می‌پرسند که بابا من به این نیاز دارم. باید آن را نگهداری کنم. اینها دائماً به من می‌گویند که این را به ذوالارحام بده. این را به مسکین بده. این را در راه توسعه علم خرجش کن. این درگیری درونی، آهسته‌آهسته کار را به احتساب به تکیه به ربوبیت می‌رساند. آن طرف قضیه پول را که پرداخت می‌کند، به جای آن پولی که پرداخت کرده است، خدا و احتساب عن الله را جایگزین می‌کند؛ یعنی دادن جوهات یک مکانیزم فکری است. شما چرا این را تفکر تلقی نمی‌کنید؟ دائماً درون آدم‌ها درگیری اتفاق می‌افتد. لذا خدای متعال به پیامبر ﷺ فرمود: «حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا»<sup>۳۸</sup> آن‌وقت این اموالی که پیامبران از اینها می‌گرفتند باعث می‌شد که از اتکای به

۳۷. نامهٔ پدر بزرگ پدر (آیت الله العظمی حاج شیخ محمد رضا کلباسی) به فرزند خود (آیت الله حاج آقا صدرالدین کلباسی): «... به درس اسفار آقای قاضی و غیره بروید که به فرمایش مرحوم استاد طباطبائی رحمه الله جهانگیرخان می‌فرمود تا کسی علم حکمت نخواند انسان نمی‌شود...»: تاریخ نامه حدوداً مربوط به سال ۱۳۲۷ شمسی می‌باشد.

۳۸. سوره مبارکه التوبه، آیه ۱۰۴: «حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی، و برایشان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است، و خدا شنوای داناست. [ترجمه انصاریان]

خودشان تزکیه شوند و اتکای به الله پیدا کنند. یا همین کلمه احتسابی که در آیات بحث شده است.<sup>۳۹</sup> این کار فکری پیچیده است. شما آن را دائماً از طریق یک حکم، انجامش می‌دهید. تا جایی می‌رسد که می‌فرماید: «مؤمن تا وقتی فقیر است صدقه می‌دهد»<sup>۴۰</sup> یعنی می‌دانید مؤمن چگونه فکر می‌کند؟ مؤمن می‌گوید کل رزق دست پروردگار است. من الآن دچار فقر شده‌ام؛ یعنی ربوبیت الهی، تقدیر الهی من را به این سمت برده است؛ مثلاً شاید دلیلش این باشد که اتکای علی الله در من کم شده است. من همین دارایی فعلی‌ام را می‌دهم تا اتکای علی الله در من بیشتر شود و آن تزکیه مد نظر اتفاق بیافتد؛ بنابراین رزق من هم افزایش پیدا می‌کند؛ مثلاً شما اگر بروید به سمت تزکیه، حالا یک بخشش زکات و مدیریت مالی و مشاغل هست، خب اینها خیلی کمک می‌کند تا اینکه آدم‌ها به فکر فرو بروند؛ یعنی به تعبیر ساده چقدر کلنجار و درگیری درونی ایجاد می‌شود. آن وقت اگر شما شروع کنید به توضیح دادن که زکات، خمس و سایر اشکال صدقه که محل بحث است، اینها همه به دلیل توسعه احتساب فرد است. خب اینها را کسی بحث نمی‌کند. وگرنه حکم خالی که مسئله را حل نمی‌کند. شما به طرف می‌گویید برو زکات بده! باید حکمتش را هم بحث کنید و [بگویند] خدای متعال می‌خواهد تکیه تو به این مال نباشد. تکیه‌ات به وجود نامحدود خودش باشد؛ یعنی می‌خواهد سطح احتساب تو را بالا ببرد. ببیند در محاسبات تو چقدر خدا حساب می‌شود. چقدر در زندگی‌ات خدا حساب و کتاب دارد؛ پس ببینید این نوع علم، حکم زکات علم است. این - به تعبیر رکیک تکنولوژی - یک معادله کاربردی ویژه‌ای است که اگر کسی بتواند سر جایش از آن استفاده کند، می‌تواند عالم وجودی انسان‌ها را بر هم بریزد. پیامبر ﷺ فرمود: «من

۳۹. سوره مبارکه طلاق آیه ۳: «وَيُرْزَقُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» و او را از جایی که گمان نمی‌کند روزی می‌دهد، و کسی که بر خدا توکل کند، خدا برایش بس است، یقیناً خدا فرمان و خواسته‌اش را [به هر کس که بخواهد] می‌رساند؛ قطعاً برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است. [ترجمه انصاریان]

۴۰. قال امیر المؤمنین عليه السلام: إِذَا أَمَلْتُمْ فَتَأْخِزُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ؛ و آن حضرت فرمود: هرگاه تهیدست شدید با خداوند به وسیله صدقه دادن معامله کنید. [ترجمه انصاریان]



دوست ندارم یک قیراط از من مال به جا بماند»<sup>۴۱</sup> حتی یک قیراط نقره! یعنی دوست دارم همه را در راه خدا بدهم. این گونه برخورد می کردند. این گونه مسئله را مدیریت می کردند. خب پس این اشکال است. ببینید حرفشان حق است دوباره تأکید می کنم، شما باید تحریک فکر کنید تا ربوبیت و دین در وجود انسان ها جا بیفتد. تحریک فکر فقط نظری نیست بلکه بخشی از آن نظری است.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

---

۴۱. قَالَ [النبي ﷺ]: «وَمَا سَرَرَنِي أَنْ يَكُونَ لِي مِثْلُ أُحُدٍ أَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ أَمُوتُ يَوْمَ أَمُوتُ وَ لَا أَتْرُكُ مِنْهُ قِيرَاطَيْنِ.

رسول خدا ﷺ فرمودند: «فرمود: آنچه مرا مسرور می گرداند این بود که به مقدار احد مال داشتم، همه را در راه خدا انفاق می کردم و بعد در روز مردنم می مردم و حتی دو قیراط از آنها را به جا نمی گذاشتم!» [ترجمه مضمونی]





## پیوست‌ها

### پیوست ۱:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرَ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا تَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتُنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أَذِبرْ فَأَذِبرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاجِ ظُلْمَانِيًّا فَقَالَ لَهُ أَذِبرْ فَأَذِبرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبَلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضَمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلَقْتَ مُثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطَانِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدِ الْخَيْرُ وَ هُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَ هُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ وَ الْإِيمَانُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرُ - وَ التَّصَدِيقُ وَ ضِدُّهُ الْجُحُودُ وَ الرَّجَاءُ وَ ضِدُّهُ الْقُنُوطُ وَ الْعُدْلُ وَ ضِدُّهُ الْجَوْرُ وَ الرَّضَا وَ ضِدُّهُ السُّخْطُ وَ الشُّكْرُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرَانُ وَ الطَّمَعُ وَ ضِدُّهُ الْبِئْسُ وَ التَّوَكُّلُ وَ ضِدُّهُ الْحِرْضُ وَ التَّرَافَةُ وَ ضِدُّهَا الْقِسْوَةُ وَ الرَّحْمَةُ وَ ضِدُّهَا الْعُضْبُ وَ الْعِلْمُ وَ ضِدُّهُ الْجَهْلُ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهُ الْحُمْقُ وَ الْعِفَّةُ وَ ضِدُّهَا التَّهْتُكُ وَ الرُّهْدُ وَ ضِدُّهُ الرَّغْبَةُ وَ الرَّفْقُ وَ ضِدُّهُ الشُّرْقُ وَ الرَّهْبَةُ وَ ضِدُّهُ الْجُرْأَةُ وَ التَّوَأُّعُ وَ ضِدُّهُ الْكِبْرُ وَ التَّوَدُّةُ وَ ضِدُّهَا التَّسْرُّعُ وَ الْحِلْمُ وَ ضِدُّهَا السَّفَهَةُ وَ الصَّمْتُ وَ ضِدُّهُ الْهَذَرُ وَ الْإِسْتِسْلَامُ وَ ضِدُّهُ الْإِسْتِكْبَارُ وَ التَّسْلِيمُ وَ ضِدُّهُ الشُّكُّ وَ الصَّبْرُ وَ ضِدُّهُ الْجَرَخُ وَ الصَّفْحُ وَ ضِدُّهُ الْإِنْتِقَامُ وَ الْعِنْيُ وَ ضِدُّهُ الْفَقْرُ وَ التَّدَكُّرُ وَ ضِدُّهُ السَّهُوُ وَ الْحِفْظُ وَ ضِدُّهُ التَّسْبِيحُ وَ التَّعَطُّفُ وَ ضِدُّهُ الْقَطِيعَةُ وَ الْفُتُوغُ وَ ضِدُّهُ الْحِرْضُ وَ الْمَوَاسَاةُ وَ ضِدُّهَا الْمَنَعُ وَ الْمَوَدَّةُ وَ ضِدُّهَا الْعِدَاوَةُ وَ الْوَفَاءُ وَ ضِدُّهُ الْغَدْرُ وَ الطَّاعَةُ وَ ضِدُّهَا الْمُعْصِيَةُ وَ الْخُضُوعُ وَ ضِدُّهُ التَّطَاوُلُ وَ السَّلَامَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَلَاءُ وَ الْحُبُّ وَ ضِدُّهُ الْبُغْضُ وَ الصَّدْقُ وَ ضِدُّهُ الْكُذْبُ وَ الْحَقُّ وَ ضِدُّهُ الْبَاطِلُ وَ الْأَمَانَةُ وَ ضِدُّهَا الْخِيَانَةُ وَ الْإِحْلَاصُ وَ ضِدُّهُ الشُّوْبُ وَ الشَّهَامَةُ وَ ضِدُّهَا الْبِلَادَةُ وَ الْفَهْمُ وَ ضِدُّهُ الْعِبَاوَةُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِنْكَارُ وَ الْمَدَارَاةُ وَ ضِدُّهَا الْمُكَاشَفَةُ وَ سَلَامَةُ الْعَيْبِ وَ ضِدُّهَا الْمُمَاكِرَةُ وَ الْكَيْمَانُ وَ ضِدُّهُ الْإِفْشَاءُ وَ الصَّلَاةُ وَ ضِدُّهَا الْإِضَاعَةُ وَ الصَّوْمُ وَ ضِدُّهُ الْإِفْطَارُ وَ الْجِهَادُ وَ ضِدُّهُ التَّكْوُلُ وَ الْحِجُّ وَ ضِدُّهُ تَبَدُّ الْمِيثَاقِ وَ صَوْنُ الْحَدِيثِ وَ ضِدُّهُ التَّمِيمَةُ وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ ضِدُّهُ الْعُقُوقُ وَ الْحَقِيقَةُ وَ ضِدُّهَا الرِّبَايَةُ وَ الْمَعْرُوفُ وَ ضِدُّهُ الْمُنْكَرُ وَ السُّتْرُ وَ ضِدُّهُ التَّبَرُّجُ وَ التَّقِيَّةُ وَ ضِدُّهَا الْإِدَاعَةُ وَ الْإِنْصَافُ وَ ضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ وَ التَّهَيُّةُ وَ ضِدُّهَا الْبُعْيُ وَ التَّظَافَةُ وَ ضِدُّهَا الْقَدْرُ وَ الْحِيَاءُ وَ ضِدُّهَا الْجَلْعُ وَ الْقُصْدُ وَ ضِدُّهُ الْعُدْوَانُ وَ الرَّاحَةُ وَ ضِدُّهَا التَّعَبُ وَ السُّهُولَةُ وَ ضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ وَ الْبِرْكَةُ وَ ضِدُّهَا الْمَحْقُ وَ الْعَاقِبَةُ وَ ضِدُّهَا الْبَلَاءُ وَ الْقَوَامُ وَ ضِدُّهُ الْمُمَاكِرَةُ وَ الْحِكْمَةُ وَ ضِدُّهَا الْهَوَاءُ وَ الْوَقَارُ وَ ضِدُّهُ الْخِيفَةُ وَ السَّعَادَةُ وَ ضِدُّهَا الشَّقَاوَةُ وَ التَّوْبَةُ وَ ضِدُّهَا الْإِصْرَارُ وَ الْإِسْتِغْفَارُ وَ ضِدُّهُ الْإِعْتِرَازُ وَ الْمُحَافَظَةُ وَ ضِدُّهَا التَّهَاطُورُ وَ

الدُّعَاءُ وَ ضِدَّهُ الْإِسْتِئْكَافُ وَ التَّنَاطُطُ وَ ضِدُّهُ الْكَسَلُ وَ الْفَرَحُ وَ ضِدُّهُ الْحَزَنُ وَ الْأَلْفُ وَ ضِدُّهَا الْقُرْقَنَةُ وَ السَّخَاءُ وَ ضِدُّهُ الْبُخْلُ فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعُقُلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمَلَ وَ يَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعُقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمَجَانِبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَ فَقَمْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ لِعَاطَتِهِ وَ مَرَضَاتِهِ.

کافی ج ۱ صص ۲-۲۳

سماعه گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و جمعی از دوستانش هم حضور داشتند که ذکر عقل و جهل بمیان آمد حضرت فرمود: عقل و لشکرش و جهل و لشکرش را بشناسید، سماعه گوید من عرض کردم قربانت گردم غیر از آنچه شما به ما فهمانیده‌اید نمیدانیم. حضرت فرمود خدای عز و جل عقل را از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و آن مخلوق اول از روحانین است پس بدو فرمود پس رو او پس رفت سپس فرمود پیش آی، پیش آمد خدای تبارک و تعالی فرمود: تو را با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم سپس جهل را تاریک و از دریای شور و تلخ آفرید به او فرمود پس رو، پس رفت، فرمود پیش بیا پیش نیامد فرمود: گردن‌کشی کردی؟ او را از رحمت خود دور ساخت سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل مکرمت و عطاء خدا را نسبت به عقل دید دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد پروردگارا این هم مخلوقی است مانند من. او را آفریدی و گرامیش داشتی و تقویتش نمودی من ضد او هستم و براو توانائی ندارم آنچه از لشکر به او دادی به من هم عطا کن فرمود بلی میدهم ولی اگر بعد از آن نافرمانی کردی تو را و لشکر تو را از رحمت خود بیرون می‌کنم عرض کرد خشنود شدم پس هفتاد و پنج لشکر به او عطا کرد و هفتاد و پنج لشکری که به عقل عنایت کرد (و نیز هفتاد و پنج لشکر جهل) بدین قرار است: نیکی و آن وزیر عقل است و ضد او را بدی قرارداد، که آن وزیر جهل است؛ و ایمان و ضد آن کفر و تصدیق حق و ضد آن انکار حق و امیدواری و ضد آن نومیدی و دادگری و ضد آن ستم و خشنودی و ضد آن قهر و خشم و سپاسگزاری و ضد آن ناسپاسی و چشم داشت رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش و توکل و اعتماد بخدا و ضد آن حرص و آزو نرم دلی و ضد آن سخت دلی و مهربانی و ضد آن کینه‌توزی و دانش و فهم و ضد آن نادانی و شعور و ضد آن حماقت و پاکدامنی و ضد آن بی‌باکی و رسوائی و پارسائی و ضد آن دنیاپرستی و خورشتاری و ضد آن بدرفتاری پروا داشتن و ضد آن گستاخبو فروتنی و ضد آن خودپسندی و آرامی و ضد آن شتابزدگی و خردمندی و ضد آن بی‌خردی و خاموشی و ضد آن پرگوئی و رام بودن و ضد آن گردنکشی و تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن و شکیبائی و ضد آن بیتابی و چشم‌پوشی و ضد آن انتقام‌جوئی و بی‌نیازی و ضد آن نیازمندی و بیاد داشتن و ضد آن بی‌خبر بودن و در خاطر نگاه‌داشتن و ضد آن فراموشی و مهرورزی و ضد آن دوری و کناره‌گیری و قناعت و ضد آن حرص و آز و تشریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری و دوستی و ضد آن دشمنی و پیمان‌داری و ضد آن پیمان‌شکنی و فرمانبری و ضد آن نافرمانی سرفرودی و ضد آن بلندی جستن و سلامت و ضد آن مبتلا بودن و دوستی و ضد آن تنفر و انزجار و راستگوئی و ضد آن دروغگوئی

و حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی و امانت و ضد آن خیانت و پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی و چالاک‌گی و ضد آن سستی و زیرکی و ضد آن کودنی و شناسائی و ضد آن ناشناسائی و مدارا و رازداری و ضد آن راز فاش کردن و يك روئی و ضد آن دغلی و پرده‌پوشی و ضد آن فاش کردن و نماز گزاردن و ضد آن تباه کردن نماز و روزه گرفتن و ضد آن روزه خوردن و جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد و حج گزاردن و ضد آن پیمان حج شکستن و سخن نگهداری و ضد آن سخن چینی و نیکی به پدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادرو با حقیقت بودن و ضد آن ریاکاری و نیکی و شایستگی و ضد آن زشتی و ناشایستگی و خودپوشی و ضد آن خود آرائی و تقیه و ضد آن بی‌پروائی و انصاف و ضد آن جانبداری باطلو خودآرائی برای شوهر و ضد آن زن‌آوردن و پاکیزگی و ضد آن پلیدی و حیا و آزر و ضد آن بی‌حیائیو میانه روی و ضد آن تجاوز از حد و آسودگی و ضد آن خود را برنج انداختن و آسان‌گیری و ضد آن سخت‌گیری و برکت داشتن و ضد آن بی‌برکتی و تندرستی و ضد آن گرفتاری و اعتدال و ضد آن افزون‌طلبی و موافقت با حق و ضد آن پیروی از هوس و سنگینی و متانت و ضد آن سبکی و جلفی و سعادت و ضد آن شقاوت و توبه و ضد آن اصرار بر گناه و طلب آموزش و ضد آن بیهوده طمع بستن و دقت و مراقبت و ضد آن سهل‌انگاری دعا کردن و ضد آن سر‌باز زدن و خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت و خوشدلی و ضد آن اندوهگینی مأنوس شدن و ضد آن کناره گرفتن و سخاوت و ضد آن بخیل بودن.

پس تمام این صفات (هفتاد و پنج‌گانه) که لشکریان عقلند جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده جمع نشود اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند تا متدرجا همه را دریابند و از لشکریان جهل پاك شوند آنگاه با پیغمبران و اوصیاءشان در مقام اعلى همراه شوند و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش به دست نیاید خدا ما و شما را به فرمانبری و طلب ثوابش موفق دارد. [ترجمه مصطفوی]

## پیوست ۲:

**اصل پنج‌گانه و هفتم:** قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آئینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

**اصل یکصد و دهم:** وظایف و اختیارات رهبر:

- ۱ - تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- ۲ - نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام.
- ۳ - فرمان همه پرسى.
- ۴ - فرماندهی کل نیروهای مسلح.
- ۵ - اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروها.



- ۶ - نصب و عزل و قبول استعفا: الف - فقهای شورای نگهبان. ب - عالیترین مقام قوه قضائیه. ج - رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران. د - رئیس ستاد مشترک. ه - فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. و - فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی.
- ۷ - حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.
- ۸ - حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- ۹ - امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.
- ۱۰ - عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی، یا رای مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتاد و نهم.
- ۱۱ - عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه. رهبر می تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند

### یوست ۳:

#### حسن و قبح عقلی

حُسْن یا قُبْح فعل به اعتبار حکم عقل حسن و قبح عقلی مقابل حسن و قبح شرعی بوده و به این معنا است که عقل به طور مستقل و بدون کمک شارع، حسن و قبح (خوبی و بدی) افعال را درک می‌کند، مانند: درک خوبی و بدی عدالت و ظلم. این مسئله که آیا مدرک حسن و قبح افعال، عقل عملی است یا عقل نظری، محل بحث است. آنچه مسلم است، این است که درک‌کننده حسن و قبح به معنای کمال و نقص، عقل نظری است، زیرا کمال یا نقص از اموری است که شایسته دانستن می‌باشد. درک‌کننده حسن و قبح به معنای ملایمت و منافرت با طبع نیز عقل نظری است، زیرا سازگاری و ناسازگاری با طبع از امور نظری است. اما درک‌کننده حسن و قبح به معنای مدح و ذم، عقل عملی است، چون این دو از امور عملی می‌باشند؛ یعنی از اموری هستند که فعل و یا ترک آنها، سزاوار است؛ «بِنَبْغِي انْ يَفْعَلَ او يَتْرَكَ». از این رو، بحث حسن و قبح عقلی، در حوزه مدرکات عقل عملی است؛ «عدل حسن است» یعنی انجام آن سزاوار است و «ظلم قبیح است» یعنی ترک آن سزاوار است.



## نظام سوالات

۱. مفهوم «هدایت» در لسان دین به چه معناست؟
- ۱/۱. بهترین روش ارائه تعریف دینی از یک موضوع چیست؟
۲. هر کدام از قبود مأخوذ در تعریف هدایت، به کدام آیه یا روایت استناد دارد؟
۳. آیا لفظ تصرف تنها شامل مباحثه نظری می‌شود یا اعم از آن است؟ چرا؟
۴. مراحل سه‌گانه هدایت چیست؟
۵. چرا نباید در سطح تصمیم‌گیری تصرف کرد؟
۶. نمونه‌هایی از نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد چیست؟
۷. دلیل «احسن القصص» خواندن قرآن کریم چیست؟
۸. اصلی‌ترین دلیل آسیب‌های جدی که به انسان‌ها به خاطر تصرفات وی در طبیعت خورده است، چیست؟
۹. بر اساس چه مقدماتی است که برای برنامه‌ریزی درباره انسان‌ها، تنها می‌توان به علم فقهی و نه پوزیتیویستی رجوع نمود؟ (ضرورت فقه‌العلم)
- ۹/۱. پوزیتیویست‌ها در پاسخ به اشکال: «ناکارآمدی‌ها و لحظه به لحظه نقض شدن نظریاتشان» چه می‌گویند؟ اشکال بر پاسخ ایشان چیست؟
۱۰. حجیت به چه معناست؟

## نظام اصطلاحات

نظام اصطلاحات دیگران	نظام اصطلاحات الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
<p>مفهوم سیستم - عقلانیت فلسفی - کلبه‌های الکترونیک - قیاس شکل اول -</p>	<p>فقه‌العلم - مفهوم هدایت - تتبع فقهی - تصرف -                      نظام‌نگرش‌ها - مرحله تصمیم‌گیری - وعاء فکر - قلب -                      مکث - زیرساخت‌های بیانی و غیر بیانی هدایت - مفهوم                      نظام - عقلانیت و حیانی</p>



## نظام ارجاعات

۱. قرآن کریم / ۱۷ بار / ص ۱-۴-۵-۶-۱۰-۱۱-۱۲-۱۴-۱۵-۱۸-۱۹
۲. کافی / ۴ بار / ص ۱۲-۱۸-۲۳  
کلینی، محمد بن یعقوب (۳۲۹ ق)، تهران: دار الکتب الإسلامية (۱۴۰۷ ق)
۲. من لا یحضره الفقیه / ۱ بار / ص ۱۵  
ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ ق)، قم: دفتر انتشارات اسلامی (۱۴۱۳ ق)
۳. نهج البلاغة / ۱ بار / ص ۲۰  
شریف الرضی، محمد بن حسین (۴۰۶ ق)، محقق: صبحی صالح، قم: هجرت (۱۴۱۴ ق)
۳. بحار الانوار / ۳ بار / ص ۲-۵-۷  
مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۱۱۰ ق)، بیروت: دار احیاء التراث العربی (۱۴۰۳ ق)
۵. أمالی للطوسی علیه السلام / ۱ بار / ص ۷  
طوسی، محمد بن الحسن (۴۶۰ ق)، قم: دار الثقافة (۱۴۱۴ ق)
۶. مجموعه وژام / ۱ بار / ص ۲۰  
ورام بن ابي فراس، مسعود بن عیسی (۶۰۵ ق)، قم: مکتبۀ فقیه (۱۴۱۰ ق)
۷. دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام / ۱ بار / ص ۱۳  
میبدی، حسین بن معین الدین (۹۱۱ ق)، قم: دار نداء الاسلام للنشر (۱۴۱۱ ق)
۸. ترجمه قرآن کریم از انصاریان / ۱۱ بار / ص ۱۱-۱۲-۱۴-۱۵-۱۸-۱۹-۲۰
۹. ترجمه مصطفوی از کافی / ۲ بار / ص ۲۴  
مترجم: مصطفوی، سید جواد، تهران: اسلامیة (۱۳۶۹ ش)
۱۰. ترجمه ثواب الأعمال و عقاب الأعمال / ۱ بار / ص ۱۸  
ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ ق)، مترجم: صادق حسن زاده، تهران: ارمغان طوبی (۱۳۸۲ ش)
۱۱. ترجمه من لا یحضره الفقیه / ۱ بار / ص ۱۵  
مترجم: غفاری، علی اکبر و غفاری، محمد جواد و بلاغی، صدر؛ تهران: نشر صدوق (۱۳۶۷ ش)
۱۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام / ۱ بار / ص ۲  
صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی (۱۳۶۲)
۱۳. معجم مقانیس اللغة / ۱ بار / ص ۱۲  
ابن فارس، احمد بن فارس (متوفای ۳۹۵ ق)، محقق / قم: مکتب الاعلام الاسلامی (۱۴۰۴ ق)
۱۴. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم / ۱ بار / ص ۱۲  
مصطفوی، حسن (۱۳۳۴-۱۴۲۶ ق)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۶۸ ش)
۱۵. فرهنگ نامه اصول فقه / ۱ بار / ص ۲۵  
مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (۱۳۸۹ ش)
۱۶. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران / ۱ بار / ص ۸
۱۷. موج سوم / ۱ بار / ص ۱۰  
تافلر، آلوی (۱۹۲۸-۲۰۱۶ م)، مترجم: شهیندخت خوارزمی، تهران: نشر سیمرخ (۱۳۷۳ ش)



۱۸. مبانی نظری الگوی پیشرفت اسلامی / ۱ بار / ص ۱۲

کشوری، علی؛ دهمین کتاب از دانشنامه صد جلدی الگوی پیشرفت اسلامی؛ نشر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی (رونمایی سوم)

۱۹. کتاب سیاه کمونیسم: جنایات، وحشت، سرکوب / ۱ بار / ص ۱۴

Courtois, Stéphane. (۱۹۹۹). "Introduction: the crimes of communism" in *The Black Book of Communism*.

۲۰. نوارغنون / ۱ بار / ص ۱۳

بیکن، فرانسیس (۱۶۲۶م)، نوارغنون، ترجمه محمود صناعی، تهران: نشر جامی (۱۳۹۲ش)

## فهرست تفصیلی

۱. هدایت؛ تصرف در نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری فرد ..... ۱
- ۱/۱. کلمه تصرف؛ اعم از بحثهای نظری و کارهای غیر نظری..... ۳
- ۱/۱/۱. تصرف الهی، تصرف امام و تصرف فقیه؛ مراحل سه گانه هدایت ..... ۶
- ۱/۱/۲. روز عاشورا؛ از جمله نمونه‌های تصرف منجر به هدایت توسط امام معصوم ..... ۷
- ۱/۲. کلمه نظام؛ به معنای مجموعه نگرش‌های مرتبط ..... ۷
- ۱/۲/۱. حبّ اهل بیت علیهم‌السلام؛ نظام و وصل‌کننده مفاهیم دینی ..... ۸
- ۱/۳. لزوم تصرف در نظام نگرش‌های فرد به جای تصرف در تصمیمات او..... ۹
- ۱/۳/۱. گسترش اصطکاک در جامعه؛ اولین تالی فاسد تصرف در سطح تصمیمات افراد به جای تصرف در سطح نگرش‌های افراد ..... ۹
- ۱/۳/۲. افق زندگی انسان؛ اولین مصداق از «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد» ..... ۹
- ۱/۳/۳. بازخوانی گذشته‌ها و عبرت‌ها؛ دومین مصداق از «نظام نگرش‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری افراد» ..... ۱۰
- ۱/۳/۴. احترام به تصمیم فرد؛ باور متقن اسلام عزیز ..... ۱۱
۲. عدم اشراف ابناء بشر بر فطرت پیچیده انسان؛ علت نیاز به علم فقهی برای هدایت این موجود پیچیده ..... ۱۲
- ۲/۱. آسیب‌خوردن به بخش‌های مختلف زندگی؛ معلول نگاه بخشی و عدم شناخت هماهنگی کلی جهان ..... ۱۳
- ۲/۲. مخالفت پیامبران با برنامه‌ریزی برای سرنوشت انسان‌ها توسط علوم پوزیتیویستی (غیر متکی بر پایگاه اشراف علمی) ..... ۱۴
- ۲/۳. تعریف حجیت به «تکیه بر علم متکی به اشراف» ..... ۱۵
- ۲/۳/۱. توضیح مقدمات سه‌گانه برای اثبات ضرورت اتکا به علم دارای اشراف در حوزه سرنوشت انسان‌ها ..... ۱۵
- ۲/۳/۱/۱. پیچیدگی وجود انسان؛ اولین پایه استدلال برای اثبات ضرورت اتکا به علم دارای اشراف در حوزه سرنوشت انسان‌ها ..... ۱۵

- ۲/۳/۱/۲. کرامت و ارزش انسان؛ دومین پایه استدلال برای اثبات ضرورت اتکا به علم دارای اشراف در حوزه سرنوشت انسان‌ها ..... ۱۵
- ۲/۳/۱/۳. عقلانی بودن لزوم اتکا بر علم متکی به اشراف؛ سومین پایه استدلال برای ضرورت اتکا به علم دارای اشراف در حوزه سرنوشت انسان‌ها ..... ۱۶
- ۲/۴. جریان داشتن تصرفات بالادستی و مؤثر بر نگرش‌های افراد توسط خدای متعال ..... ۱۷
- ۲/۴/۱. نمونه‌ای از روش تحریک فکر انبیاء؛ منجر به احیای صدقات واجب و مستحب و رشد معنوی شخص ..... ۱۹
- پیوست‌ها ..... ۲۳
- نظام سؤالات ..... ۲۷
- نظام اصطلاحات ..... ۲۸
- نظام ارجاعات ..... ۲۹





# شناسنامه محتوایی

فقه العلم؛ معادلات دستیابی به هدایت

## نظام سؤالات اصلی

این نوشتار در پی پاسخگویی به  
۱۰ سؤال اصلی برآمده است.

## نظام سؤالات فرعی

این جزوه در پاسخ به ۲ سؤال  
فرعی نوشته شده است.

## نظام اصطلاحات

نظام اصطلاحات این جلسه  
۱۱ عدد می‌باشد.

## نظام ارجاعات

۵۲ ارجاع به ۲۰ مرجع  
کتبی، نظام ارجاعات این  
جزوه را شامل می‌شود

فقه العلم

## بخشی از متن

وقتی شما می‌خواهید انسان را با این پیچیدگی هدایت کنید، چه طور می‌خواهید علم مورد نظرش را عقلایی و عقلی به دست بیاورید؟ در مورد انسان این مسئله منتفی است. چون شما اصلاً اشرافی نسبت به فطرت انسان ندارید. مسئله انسان هم به معنای عام مانند مسئله درخت و مانند مسئله طبیعت نیست که شما اگر تصرف کردید و شکست خوردید، بگویید که خیلی ضرر عمده‌ای اتفاق نیفتاده است. اگر شما برای مدیریت انسان یک معادله‌ای داشتید و آن معادله غلط از آب درآمد، زندگی یک مجموعه انسان به چالش کشیده شده است و دیگر هم قابلیت جبران ندارد. بنابراین وقتی بحث به فطرت انسان رسید، به دلیل جایگاه رفیع انسان در تفکر پیامبران، انبیاء الهی دعوت می‌کنند که در مورد انسان پوزیتویستی حرف نزنید؛ چون پوزیتویسم متکی بر اشراف نیست. معادله پوزیتویستی تصرف ایجاد می‌کند، ولی تصرفش مبتنی بر اشراف نیست که شما خیالتان راحت باشد و بگویید کسی که این معادله را پیشنهاد داده است، به همه مسائل و به همه ابعاد وجودی اشراف دارد! بنابراین ما برای تولید معادلات هدایت انسان نیاز داریم که به یک پایگاه اشرافی تکیه کنیم. به یک پایگاهی که در آن تسلط است.



\* مسیرهای ارتباطی:

پایگاه اطلاع‌رسانی نقشه راه [Nro-di.blog.ir](http://Nro-di.blog.ir)

کانال "لگو ۴" در پیام‌رسان ایتا @olgou4